

شریعتی و خودآگاهی

مزدک رجیبی*

چکیده

فکر شریعتی مهمترین چالش مای ایرانی را با جهان معاصر در تحقق خودآگاهی آشکار میکند. وی در برخی سخنرانیها و آثارش مانند بازگشت به خویش، انسان بی خود و خودآگاهی و استعمار ظهور درک اهمیت این مسئله است. در سخنرانی انسان بیخود راه حل الیناسیون را خودآگاهی میداند و در سخنرانی بازگشت به خویش مهمترین مسئله وجودی ما را تحقق خودآگاهی از راه بازگشت به خویش راستین خویش مبیند. مقاله پیش رو تلاشی است برای درک خودآگاهی مورد نظر وی از راه کشف جایگاه آن در تاریخ فکری معاصر ما که همه ادوارش را میتوان تلاشی برای تحقق این خودآگاهی فهمید.

کلیدواژه‌ها: خودآگاهی، بازگشت به خویش، بازگشت به اسلام، مولتی کولتور، پولی کولتور.

۱. مقدمه

اینکه شریعتی چگونه واقعیت را مبیند و چه افقی در آن متصور است بالذات مهم نیست؛ آنچه مهم است کشف اهمیت نگاه وی برای ما است که خودنمایی میکند. مایی که دهه ها از زمانه وی با همه شرایط و ویژگیهای تاریخی فاصله گرفته ایم و بنابراین در شرایط و ویژگیهای تاریخی دیگری به فکر او نزدیک میشویم، ولی در فهم ما از آثار وی مرکز ثقلی هست که هنوز فکر وی را برای ما مهم جلوه میدهد و آن خودآگاهی است. تلاش ما برای فهم درک وی از خودآگاهی تلاشی است برای فهم مسئله وجودی (Existential) خود ما که مهمترین دغدغه وجودی ما نیز هنوز همان است.

* استادیار تاریخ و تمدن غرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، m.rajabi@ihcs.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۲۰

۲. بیان مسئله

در جایی از سخنرانی بازگشت به خویش میگوید که ناگهان در انسان استعمارزده حرکت و حیات ایجاد شده است؛ آگاهی به این جا آمده است. اینکه او گمان میکرد جوامع استعمارزده حرکت و حیاتی کردند و با ملتی مستقل شدن جامعه ای سعادت‌مند میتوانند بسازند رویپردازانه بود ولی حقیقتی در آن نهفته است. خودآگاهی تنها راه گریز و ناگزیر ما در مواجهه با جهان مدرن است. اینکه روحیه دون کیشوتی در مواجهه با واقعیت در سخنان پرشور و آتشین وی نیز مانند بسیاری از مواجهه های معاصر ما نهفته است این وجه از روح متجلی در سخن وی را کمرنگ نمیکند که خودآگاهی بنیادترین نیاز ما در مواجهه با جهان است و تنها و تنها از راه تامل بر تاریخ محقق خواهد شد. جمله آگاهی به این جا آمده است کلیدی برای فهم خودآگاهی از منظر شریعتی است. تلقی شریعتی از غرب بر بنیان واقعیت استعمار نهفته بود و بدون اینکه درک عمیقی از تلقی شرقشناسانه غربی داشته باشد درک کرده بود که غربی، آگاهی را به خود و تاریخ خود متعلق میداند و شرق در برابر غرب بیرون از تاریخ و آگاهی جای دارد. چنین تلقی متجلی در شرقشناسی برآمده از درک تاریخت جهانشمول تمدن غربی است که در فکر هگل و مارکس تجلی پیدا کرده است. بر بنیان فلسفه هگل تمدن غربی است که بالمآل به خود آگاهی رسیده و آزادی در آن تحقق می یابد و آسیا که همان شرق است چیزی مگر حاشیه یا پیرو تمدن غربی و محل بروز استبداد و بندگی بشر در وضعیت بدون خودآگاهی طبیعی نیست. (Solomon, 1983:99) یکی از تجلیات چنین درکی از خود بشر غربی در استعمار آشکار شد؛ بنابراین شریعتی که البته فاقد فهم عمیق فلسفی بود، به مرکز ثقل تمدن غربی نزدیک شده بدون اینکه لزوماً درکی سیاسی از مسئله وی را احاطه کند.

شریعتی بدون فهمی عمیق از فلسفه هگل و تاریخ فلسفه غربی، به همان نقطه ای معترض است که از اندیشه هگل برمیخیزد؛ آگاهی در غرب خانه دارد و موطنش بشر اروپایی است و تنها و تنها باید از آنجا به آسیا یا شرق برود و آن را در تاریخ جهانشمول غربی انباز کند. بیان سیاسی و اجتماعی این آگاهی فلسفی بشر غربی از خود در قالب استعمار بروز کرده است و از اینرو شریعتی درک استعماری را خودآگاهی نمیداند و به آن حمله میکند و تنها راه خودآگاهی را نه از بیرون یعنی غرب بلکه در بازگشت به خویشتن جستجو میکند. چنین درکی از خودآگاهی شرقی نخستین بار در میان برخی متفکران غربی ظهور کرد و شریعتی با استناد به رای ایشان چنین میگوید:

و بعد براساس همان شعاری که همه روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی (به خصوص از جنگ بین الملل دوم) مورد قبولشان است (چنان که عمر اوزگان، امه سزر، فرانتس فانون، معتقدند) که باید هر جامعه ای براساس تاریخ و فرهنگی که دارد، روشن فکر شود و با تکیه به تاریخ و فرهنگ و زبان عموم، نقش روشنفکری و رسالت خودش را بازی کند، براساس همین سه شعار. (شریعتی، ۶)

با دقت در بند مذکور آشکار میشود که وی با بیرون رفتن از آگاهی توتالیتیر و جامع و یکسونگر نگر غربی به شرق در جستجوی یافتن راهی برای امکان خودآگاهی شرقی است که بر بنیان خودآگاهی غربی استوار نباشد و آنچه که به این امکان محتوی میبخشد بازگشت به خویشنی است که خویشتن شرقی است. خود وی تاکید و تصریح دارد که این خویشتن شرقی لزوماً مذهبی نیست و نباید تنها تلقی ممکن از آن را مذهبی دانست. وی چنین میگوید:

باری، مسئله بازگشت به خویشتن شعاری نیست که الان در دنیا مذهبی ها مطرح کرده باشند، بلکه بیش تر روشنفکران مترقی غیرمذهبی این مسئله را برای اولین بار مطرح کرده اند، مانند امه سزر در افریقا، مثل فرانتس فانون، مثل ژولیوس نی ره ره، مثل جومو کیناتا، مثل سنقر و سنگال، مثل کاتب یاسین، نویسنده الجزایری، و مثل جلال آل احمد در ایران. این ها هستند که شعار بازگشت به خویشتن را مطرح کرده اند و هیچ کدامشان تیپ مذهبی نیستند. (همان، ۷) طبیعی است که وی از فرید چیزی نمیگوید، زیرا یا اصلاً او را نمیشناخته و یا اگر هم با سخنان وی آشنا بوده درکی از آن نداشته، زیرا فهم فرید فهمی فلسفی است، و از اینرو شریعتی نام جلال آل احمد را به عنوان پرچمدار بازگشت به خویشتن در ایران طرح میکند، در حالیکه او مفهوم غربزدگی را از فرید اخذ کرده و بازگشت به خویشتن وی نیز بر همین مفهوم استوار است.^۱

زبان شریعتی بیانگر فهم وی از خودآگاهی شرقی است؛ آنچنان خودآگاهی بنیادی که در برابر آگاهی غربی از شرق است و غرب را در تقابل با خود میبیند همانگونه که خودآگاهی غربی شرق را در برابر خود میشناسد. شریعتی از آمدن آگاهی به اینجا سخن میگوید، گویی افقی برای تحقق خودآگاهی شرقی باز شده است. ولی پرسشی بنیادی خود را آشکار میکند: چگونه بویی از چنین خودآگاهی متفاوتی در برابر خودآگاهی غربی به مشام رسیده است؟ وی طریق کشف این خودآگاهی را در بازگشت به خویشتن میبیند و خویشتن ما ایرانیها برای وی دو وجه دارد: وجه نخست در قالب اسلام خود را آشکار کرده

است. آنچه وی از تاریخ ما میفهمد تاریخ اسلام است، اسلامی که در قالب تشیع حقیقت خود را آشکار کرده است؛ نه تشیع صفوی که فهمی غیرحقیقی از اسلام است بلکه تشیعی علوی که با بازخوانی وی از صدر اسلام آشکار میشود. و وجه دوم نقد توتالیترا یا انحصارطلبی مدرنیته و خودآگاهی غربی است.

وجه نخست خودآگاهی تاریخی ما در بازگشت به اسلام چونان بنیان هویتی خود را نشان میدهد. برداشت شریعتی از اسلام رفرم شده نیز از درک اهمیت تاریخ و تامل بر آن در تحقق خودآگاهی سرچشمه میگیرد. چه تاریخی؟ تاریخی به موازات و دربرابر برداشت غربی از تاریخ جهانشمول خود که همان جهان مدرن است؟ آیا چنین تاریخی در جهان مدرن و با توجه به سلطه جهان مدرن بر همه عالم توهمی دون کیشوتی است؟ در بخشی دیگر از همان سخنرانی بازگشت به خویشتن تاریخیت ما را در اسلام و آن هم چونان ایدئولوژی میبیند (شریعتی، ۶). سیر تاریخی خودآگاهی ما در آن دوره و در سخن وی اینگونه بروز کرده که گویی ایدئولوژی کردن اسلام و اسلام را ایدئولوژیک دیدن تحقق آن خودآگاهی است. نگاه وی با برداشتی هگلی-مارکسی از تاریخ عجین شده بی آنکه خود وی از آن آگاه باشد، و البته ویژگی جریان فکری چپ و انقلابی حتی جریان اسلامی در آن دوره است که سیر تاریخ را خطی و رو به سوی آزادی و پیشرفت میدید هرچند جهت آن را تحقق تمدن اسلامی میدانست که این دیدگاه هنوز هم طرفدارانی دارد.

وجه دوم خودآگاهی تاریخی ما از نگاه شریعتی در نقد او از مونی کولتور آشکار میشود. نقد مونوی کولتور غرب را میتوان نقد مطلق بودن و انحصار مدرنیته دانست. فهم وی از پولی کولتور بر درک وی از انسانشناسی اگزیستانسیالیستی (وجودی) هایدگر استوار است. شریعت بدون اینکه فهم فلسفی عمیقی از آراء هایدگر داشته باشد، این را درک کرده که تنها راهی که افقی برای خودآگاهی تاریخی مای شرقی باز میکند و ما را از سیطره فهم جهانشمول غربی از شرق بیرون می آورد تفکر نقد مدرنیته در خود غرب است. این تفکر از سوئی از مارکس، نیچه و فروید و از سوئی دیگر از هوسرل و هایدگر آغاز شده بود.

اشاره شریعتی به هستی اتانتیک هایدگر (شریعتی، ۱۰). یعنی وجودی که فرهنگ و تاریخ از من میسازد نشانگر درک اهمیت فلسفه وجودی-هرمنیوتیکی هایدگر در نقد بنیان هگلی مدرنیته توتالیترا و کشف افقی تازه برای ما شرقیها از سوی شریعتی است. منی که با دیگری معنی دارد و مدرنیته به دیگری اجازه نمیدهد زیرا مونی کولتور است. این واقعیت را شریعتی درک کرده از این جهت تاکید میکنم این گامی مهم در سیر خودآگاهی ما میتواند

تلقی شود. خود هضم شده در من غربی و مضمحل شده در فرهنگ غربی با خود بیگانه شده و این خودبیگانگی مضاعفی است نسبت به از خود بیگانگی مورد اشاره هگل و مارکس و شاید فروید که فرید آن را با توضیح مفهوم غربزدگی مضاعف روشن کرده بود. مقالاتی از سید احمد فرید، ص ۳۲۷.

گامی که آگاهی و زبان شریعتی نشانگر آنست به تاریخ توجه میکند ولی به تاریخمندی (historicity) وجودی انسانی توجه نمیکند و تلقی جامعه سعادت‌مند ساختن از راه ایدئولوژی از همین عدم توجه ناشی میشود. وی از بند نگاه پیشرفت خطی هگلی مارکسی به تاریخ رهایی نیافته زیرا آگاهی فلسفی ندارد و سیر فلسفی غرب را عمیقاً دنبال نکرده است. از نگاه وی گویی انسان مسیر تاریخ را مشخص میکند و این ریشه در نگاه سوژه بنیان هگل و مارکس دارد، در حالی که تاریخمندی و همان فرهنگی که او از قول هایدگر اشاره میکند انسان را میسازد. جهانها انسانها را میسازند و اظهار این واقعیت اصلاً به معنی تقدیرگرایی تاریخی نیست که این نگاه همواره با چنین کجفهمی مواجه بوده است. شریعتی گمان میکند وجود حقیقی را ما خود میسازیم، در حالی که وجه تاریخمندی انسان است که وجود حقیقی ما را میسازد ولی نه این معنی که ما منفعل هستیم. با فهم تاریخمندی است که به تنهایی وجود خویش پی میریم ولی این وجود متناهی تاریخمند اسیر تاریخ نیست، بلکه به فراتاریخ یعنی آینده رو دارد. چگونه؟ وجود انسانی دازاین است و تعیین از پیش مشخصی ندارد و همواره رو به آینده است؛ به فهم گذشته آن را به آینده می آورد و حال انسان همواره چنین است. این همان وجه هرمنیوتیکال دازاین از نگاه هایدگر است که شریعتی بدان توجه نکرده و از آن شناختی نداشته است. فهم در معنی هرمنیوتیکالش است که وجود حقیقی ما بر بنیان ساخته میشود، یعنی دازاین با فهم رخ میدهد نه اینکه وجود حقیقی خویش را چون بنایی با خشت تاریخ بتوانیم ساخت.^۲

البته وجه نو و اصیلی در فکر شریعتی درباب نگاه به تاریخ بروز میکند و آن جایی است که رابطه مارکسی تاریخ را واژگون میکند. تا ملتی به سطح آگاهی فرهنگی و تاریخی نرسیده به سطح تولید اقتصادی نمیرسد. این را فرانکفرتیها نیز در نقد مدرنیته طرح کردند که برای نقد بنیانهای مدرنیته باید از فرهنگ آغاز کرد. شریعتی تاکید بر فرهنگ را در تقابل با وجه استعماری مدرنیته میفهمد. بازگشت به خویشتن، ص ۱۰. فرهنگ خودی یا شرقی افق تازه ایست که راه برای مولتی دیدن عالم باز میکند و سلطه مونی کولتور مدرنیته غربی را درهم میشکند. از اینرو شریعتی از این میپرسد که بازگشت به کدام خویش و کدام من.

همان، ص ۱۲ از این سخن میگوید که من ایرانی نیز مانند دیگر منها باید به خانه خود بازگردد. همان، ص ۱۲ باز به آن جمله وی در آغاز سخنرانی اش باز میگردم که آگاهی به این جا آمده است. گویی آگاهی در اینجا نیز خانه دارد به خلاف تلقی هگلی که تنها خانه آگاهی را روح غربی میدانست. خودآگاهی ما در این خانه تحقق می یابد نه در خانه فرهنگ غربی. انحصار فرهنگ غربی از نگاه شریعتی شکسته شده و آگاهی شرقی مجال بروز یافته است. ولی چگونه؟ این پرسشی بنیادین است که باید بدان راه یافت.

بازگشت به خویشتن و خانه یافتن و مسکن گزیدن آگاهی در شرق از نظر وی در گذشته فرهنگی نیست بلکه خویشتنی معنوی است که همین جا و اکنون نیز میتوان با آن زیست. همان، ص ۱۸. وی چنین میگوید:

آن خویشتنی است که بر اساس احساس عمیق ارزشهای معنوی و انسانی و روح و استعداد خود ماست که در فطرت ما موجود است و جهل و بریدگی از خویش، ما را از آن غافل کرده و جلب شدن به دیگری، آن را مجهول گذاشته است. اما در عین حال هنوز زنده است و حیات و حرکت دارد. همان، ص ۱۸.

۳. نتیجه گیری

وی این گذشته موجود در اینجا و اکنون را اسلامی فرهنگی میدانند نه آن عقایدی که در تاریخ اسلام در ایران و سایر سرزمینهای اسلامی محقق شده است. این اسلام از نظر وی منبع و عامل حرکت تمدنی جهان اسلام و ایران بوده است. البته نه اسلام فعلی بلکه اسلامی معترض و ایدئولوژیک. همان، ص ۱۹. تلقی وی از خودآگاهی شرقی ما اسلام ایدئولوژیکی است که آگاهی و ایمان پدید می آورد. همان، ص ۱۹. بنیان نگاه وی همچون جریان غالب آن روزگار نزد چپها و مذهبیها هر دو، تلقی هگلی-مارکسی است که آگاهی را عامل محرک تاریخ میدانند. چنین نگاهی تاریخ را برساخته آگاهی انسانی میدانند، درحالیکه آگاهی انسان در تاریخ رخ میدهد نه به این معنی که محصور تاریخ است بل به این معنی که ما همواره با فهم گذشته به سوی آینده استعلاء می یابیم؛ با درک گذشته رو به سوی آینده داریم نه به این معنی که سیر خطی مبتنی بر پیشرفت تنها الگوی فهم تاریخ و فهم فهم است.

وی نیز در چهارچوب نگاه خطی و روبه پیشرفت و ازادی به تاریخ می اندیشید، ولی به هر روی بنیانی بودن خودآگاهی دیگرگون شرقی را کشف و درک کرده است و

از همینرو شریعتی متفکر است و هیچ متفکری گذشته نیست بلکه با درک آن میتوان انتظار کشید افقی برای آینده باز شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. نگاه کنید به مقالاتی از سید احمد فردید، غربزدگی، صص ۷۰-۸۶؛ محمدرضا ضاد، فردیدنامه: نگاهی به زندگی و آثار و افکار سید احمد فردید، *انسان شرقی-انسان غربی*، صص ۳۰۴-۳۵۰ و *انسان شرقی-انسان غربی*، صص ۳۵۱-۳۶۰، نشر موج نور، تهران، ۱۳۹۴.
- در مکتوب اخیر که مضبوط یک مصاحبه تلویزیونی قبل از انقلاب است احسان نراقی میگوید که اصطلاح غربزدگی از آن فردید و مربوط به ۱۵ سال قبل یعنی اوایل دهه ۱۳۴۰ خورشیدی است. این زمان پیش از نگارش کتاب غربزدگی جلال آل احمد است و نیز آل احمد از مخاطبان برخی سخنرانیهای وی نیز بوده است.
۲. چنین نگاه عمیقی به هایدگر در فهم فردید آشکار شده است. برای نمونه نگاه کنید به مقالاتی از سید احمد فردید، صص ۵۳۷-۵۴۰.

کتاب‌نامه

- علی شریعتی، بازگشت به خویشتن، نشر الکترونیکی توسط وبسایت دکتر علی شریعتی.
محمدرضا ضاد، فردیدنامه: نگاهی به زندگی و آثار و افکار سید احمد فردید، نشر موج نور، ۱۳۹۴.
مقالاتی از سید احمد فردید، گردآوری شده به صورت متن الکترونیکی در شبکه اینترنت، *غربزدگی*، سید احمد فردید صص ۷۰-۸۶؛ *مشروطیت، دفع فاسد به افسسد (۶)* سید احمد فردید، صص ۱۳۴-۱۵۱.